

## استمرار انقلاب عاشورا تحلیلی پیرامون ولایت عهدی امام رضا علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : خامنه ای علی ۱۳۱۸ - عنوان و نام پدیدآور : استمرار انقلاب عاشورا : تحلیلی پیرامون ولایت عهدی امام رضا علیه السلام / علی خامنه ای. مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری : ۳۲ ص. ؛ ۱۲ × ۱۶/۵ س م. شابک : ۳۵۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۲۰۷-۷ وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۲. موضوع : علی بن موسی (ع) ، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- ولایتعهدی رده بندی کنگره : BP47/35 / خ ۲ الف ۵ ۸۸۳۱ رده بندی دیویی : ۷۵۹/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی : ۸۰۸۵۵۷۱

### پیام به کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

#### متن پیام حضرت آیت الله العظمی حاج سید علی خامنه ای

در کسوت ریاست جمهوری اسلامی ایران به کنگره علمی بین المللی امام علی بن موسی الرضا «علیه آلاف التحیه والثناء»

«۱۸ تا ۲۲ مرداد ماه ۱۳۶۳ برابر با ۱۱ تا ۱۵ ذیقعه ۱۴۰۴»

بسم الله الرحمن الرحيم تشکیل کنگره علمی زندگی امام هشتم علیه السلام در جوار تربت پاک آن بزرگوار و همزمان با سالروز ولادت آن حضرت، گام تازه ای در جهت روشنگری چهره تابناک ائمه معصومین علیهم السلام و آشنایی با زندگینامه پر حماسه و پر رنج آن پیشوایان عظیم الشأن است.

باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه علیهم السلام به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت بار آنان حتی بر شیعیان پوشیده مانده است. علیرغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه علیهم السلام امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگوار را فراگرفته و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس ترین دوران های تاریخ اسلام را در برمی گیرد، با غرض ورزی یا بی اعتنایی و یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان

رو به رو شده است. این است که ما از یک تاریخچه مدوّن و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پر ماجرای آن پیشوایان، تهی هستیم.

زندگی امام هشتم علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فرا گرفته، از جمله برجسته ترین بخش های آن است که بجاست اگر درباره آن تأمل و تحقیق لازم به کار رود.

مهم ترین چیزی که در زندگی ائمه علیهم السلام به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حادّ سیاسی» است.

از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت علیهم السلام مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدّت بخشیدند. این مبارزه بزرگ ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود.

بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد. اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف ها محدود نمی شد. و بزرگ ترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی» نبود.

بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه علیهم السلام از دوران امام سجاده علیه السلام و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایت عهدی امام هشتم علیه السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت علیهم

السلام یعنی شیعیان، همیشه بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن دستگاه های خلافت به حساب می آمد. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد، به پیروزی های بزرگی نزدیک گردید، اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد و غالباً بزرگ ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت؛ یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمه علیهم السلام در میان طوفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لا به لای گذرگاه های دشوار و خطرناک گذراندند، و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با شهادت امام،

جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرو ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد.

هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از سال ها حبس در زندان هارونی، مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکمفرما بود.

در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی علیه السلام: «از شمشیر هارون خون می چکید»، بزرگ ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه به سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود، و با

شیوه تقیه آمیز شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود، حفظ کند و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه دهد.

تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم علیه السلام در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله جنگ های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند؛ اما به تدبّر می توان فهمید که امام هشتم علیه السلام در این دوران، همان مبارزه دراز مدت اهل بیت علیهم السلام را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته، با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه می داده است.

هنگامی که مأمون در سال ۱۹۸ ه.ق از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی منازع را به چنگ آورد، یکی از اولین تدابیر او حلّ مشکل علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه های قدرت از

ریشه کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم علیه السلام در زندان هم نتوانست از شورش ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگ های داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد، بی شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی تر بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد.

گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم علیه السلام تا آن روز و بویژه فرصت پنج ساله جنگ های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد. و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت، کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود، تحقق یافت.

اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ولایت عهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد، رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود، مأمون بوده، مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه، قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می شد و اگر می توانست آن چنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال چهل هجری؛ یعنی از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند؛ یعنی می توانست درخت

تشیع را ریشه کن کند، و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت های طاغوتی فرو رفته بود، به کلی نابود سازد.

اما امام هشتم علیه السلام با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد. و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد؛ بلکه حتی سال ۲۰۱ ه. ق، یعنی سال و لایتهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سال های تاریخ تشیع شد. و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود، به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می پردازیم.

### **مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد**

#### **اولین و مهمترین آنها**

تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان بر عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود.

همان طور که گفتم، شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند. این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت. آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتکاء به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می رسانند. و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می ساختند و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت. و همان مظلومیت و

قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی، اینجا و آنجا در همه دوران ها قیام های مسلحانه و حرکات شورش گرانه را بر ضد دستگاه های خلافت سازماندهی می کرد.

مأمون می خواست یک باره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدین وسیله کارآیی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند.

با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می گرفت؛ زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آنچنان مقدس.

این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آنان را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه ها، ممنوع و مبعوض است، از نظر مردم به خصوص ضعیفا، پرجاذبه و استفهام برانگیز است، خارج سازد.

## دوم

تخطئه مدّعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی، و مشروعیت دادن به این خلافت ها بود. مأمون با این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت می کرد که ادّعی غاصبانه و نامشروع بودن خلافت های مسلّط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب می رفته، یک حرف بی پایه و ناشی از ضعف و عقده های حقارت بوده است، چه اگر خلافت های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست می باید نامشروع و غاصبانه باشد، و چون علی بن موسی الرضاعلیه السلام با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی

مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته، پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این، نقض همه ادّعاهای شیعیان است.

با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضاعلیه السلام بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانیش اعتراف می گرفت، بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه حکومت های قبلی است نیز در هم می کوبید.

علاوه بر این، ادّعی دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی اعتنایی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض می شد، و چنین وانمود می شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته اند، نسبت به آن زهد می ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند.

## سوم

این که مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود، در کنترل دستگاه های خود قرار می داد و به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و

سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در می آورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون چه بنی امیه چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند.

#### چهارم

این که امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤال ها و شکوه ها بود، در محاصره مأموران حکومت قرار می داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت های مردم فاصله می افکند.

#### پنجم

این بود که با این کار خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرده طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر این که فرزندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیا طلبان بر آبروی دنیا طلبان می افزاید.

#### ششم

آن که در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه گر دستگاه خلافت بدل می گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیر که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می گرفت، هیچ نغمه مخالفی نمی توانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این همان حصار منیعی بود که می توانست همه خطاها و زشتی های دستگاه خلافت را از چشم ها پوشیده بدارد.

به جز اینها هدف های دیگری نیز برای مأمون متصور بود. چنانچه مشاهده می شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ کس جز مأمون نمی توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی خبر بودند.

از گزارش های تاریخی چنین بر می آید که حتی فضل بن سهل، وزیر و فرمانده کل و مقرب ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی خبر بوده است.

مأمون حتی برای این که هیچ گونه ضربه ای بر هدف های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید، داستان های جعلی برای علّت و انگیزه این اقدام می ساخت و به این و آن می گفت.

حقاً

باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی نظیر برخوردار بود.

**اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام است**

**اشاره**

اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام است و همین است که علیرغم زیرکی شیطنت آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه جانبه او را به حرکتی بی اثر و بازیچه ای کودخانه بدل می کند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی بر نسبت؛ بلکه سیاست او به سیاستی برضد او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدّعاهای امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام را هدف گرفته بود، خود او را آماج قرار داد؛ به طوری

که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کان لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگانش در پیش گرفته بودند؛ یعنی «قتل»! و مأمون که در آرزوی چهره قداست مآب خلیفه ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود، سرانجام در همان مزبله ای که همان خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند؛ یعنی فساد و فحشاء و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلتید.

دریده شدن پرده ریای مأمون را در زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی امام، در ده ها نمونه می توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی القضاتی فاسق و فاجر و عیّاش همچون یحیی بن اکثم و همنشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارالخلافة او در بغداد است.

اکنون به تشریح سیاست ها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در این حادثه می پردازیم:

## ۱

هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از کراهات و نارضایی خود پرکرد، به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور می کند.

امام بدینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش ها رساند: در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع

انجام می داد، با گفتار، با زبان دعاء و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست.

همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند، در اولین لحظات این سفر، دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می برد، لبریز شد.

## ۲

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت عهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این خبر همه جا پیچید که علی بن موسی الرضاعلیه السلام ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند؛ حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام، امیرالمؤمنین آن را به «علی بن موسی الرضاعلیه السلام» تقدیم می کند و «علی بن موسی علیه السلام» دست رد به سینه او می زند.

خود امام از هرفرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند، همواره می گفت: «من تهدید به قتل شدم تا ولایت عهدی را قبول کردم». طبیعی بود که این سخن همچون عجیب ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آن که از ولایت عهدی برادرش امین عزل شده است، به جنگی

چند ساله دست می زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می رساند و سر برادری را از روی خشم شهر به شهر می گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضا علیه السلام پیدا می شود که به ولیعهدی بابی اعتنایی نگاه می کند و در صورت تهدید به قتل نمی پذیرد.

مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام و مأمون عباسی در ذهن ها نقش می بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری را کرده بود.

## ۳

با این همه علی بن موسی الرضا علیهم السلام فقط به این شرط ولایت عهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شؤون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعدها به تدریج می توان امام را به صحنه فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می شد و بیشترین

هدف های او نابرآورده می گشت.

امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود، چهره ای به خود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهی، نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.

روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیت ها کناره می گیرد، نمی تواند نسبت به آن دستگاه، صمیمی و طرفدار باشد. مأمون به خوبی این نقیصه را حس می کرد و لذا پس از آن که کار ولیعهدی انجام گرفت، بارها درصدد بر آمد امام را برخلاف تعهد قبلی، با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند؛ اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه او را خنثی می کرد.

یک نمونه همان است که معمر بن خلّاد از خود امام هشتم علیهم السلام نقل می کند که مأمون به امام می گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام استنکاف می کند و قرار قبلی را که همان عدم دخالت مطلق است، به یادش می آورد.

نمونه بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه که «مردم قدر تو را بشناسند و دل های آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت می کند، امام استنکاف می کند و پس از این که مأمون اصرار را به نهایت می رساند، امام به این شرط قبول می کنند که نماز را به شیوه پیغمبر صلی الله علیه

وآله و علی بن ابی طالب علیه السلام به جا آورد. و آن گاه امام از این فرصت چنان بهره ای می گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می سازد و امام را از نیمه راه نماز باز می گرداند؛ یعنی به ناچار ضربه دیگری بر ظاهر ریاکارانه دستگاه خود وارد می سازد.

اما بهره برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از این ها مهم تر است: امام با قبول ولایت عهدی، دست به حرکتی می زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهارم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی نظیر بوده است، و آن برملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان هاست.

تربیون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی گرفت، آن را به گوش همه رساند: مناظرات امام در مجمع علماء و در محضر مأمون که در آن قوی ترین استدلال های امامت را بیان فرموده است، نامه جوامع الشریعه که در آن همه رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعه را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است، قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایت عهدی سروده شد و برخی از آن؛ مانند

قصیده دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته عربی بشمار رفته است،  
نمایشگر این موفقیت عظیم امام علیه السلام است.

در آن سال در مدینه و یا شاید در بسیاری از آفاق اسلامی، هنگامی که خبر ولایت عهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید، در خطبه فضایل اهل بیت بر زبان رانده شده، اهل بیت پیغمبر که هفتاد سال علناً بر منبرها دشنام داده شدند و سال های متمادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضایل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه قوت قلب گرفتند، بی خبرها و بی

تفاوت ها با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثین و متذکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

## ۵

در حالی که مأمون امام را جدا از مردم می پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می داد، با این که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت؛ مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرد، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل هایی که با او نامهربان

بودند قرار داد، در نیشابور حدیث «سلسله الذهب» را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه های معجزه آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جا به جا این سفر طولانی، ارشاد مردم را مغتنم شمرد. در مرو هم که سر منزل اصلی و اقامتگاه خلافت بود، هر گاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

## ۶

نه تنها سرجنبانان تشیع از سوی امام به سکوت تشویق نشدند، بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد، و شورشگرانی که بیشترین دوران عمر خود را در کوه های صعب العبور و آبادی های دور دست و با سختی و دشواری

می گذراندند، با حمایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.

شاعر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ کس از سر جنبانان خلافت، از تیزی زبان او مصون نمانده بودند و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه های دولتی بسر می برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می کرد و میان شهرها و آبادی ها سرگردان و فراری می گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعای نامه نهضت علوی بر ضد دستگاه های خلافت اموی و عباسی است، برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد؛ به طوری که در بازگشت از

محضر امام، آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه بشنود.

اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی علیه السلام را با انگیزه هایی که اشاره شد، به آن میدان کشانده بود می افکنیم:

یک سال پس از اعلام ولیعهدی، وضعیت چنین است: مأمون علی بن موسی علیه السلام را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است، اما همه می دانند که این ولیعهد عالی مقام، در هیچ یک از کارهای دولتی حکومت دخالت نمی کند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط می شود روگردان است و همه می دانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزنند قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایت عهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر، او را به فضل و تقوی و نسبت رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را شناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره در خور تعظیم و تجلیل، و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگ تر و شایسته تر است شناخته اند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوش بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد؛ بلکه حتی علی بن موسی علیه السلام مایه امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده

است. در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی، نه فقط نام علی بن موسی علیه السلام (به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب) از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

کوتاه سخن آن که مأمون در این قمار بزرگ، نه تنها چیزی بدست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.

### اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد...

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاه های خلافت؛ یعنی ائمه اهل بیت

علیهم السلام به همان شیوه ای متوسّل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسّل شده بودند؛ یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم علیه السلام پس از چنان موفقیت ممتاز به آسانی میسور نبود، قراین نشان می دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام، به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتوان این آخرین علاج را آسان تر به کار برد؛ شایعه پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام از جمله این تدابیر است. به گمان زیاد این که ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی الرضاعلیه السلام همه مردم را بردگان خود می داند جز با دست اندر کاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامی که ابی الصلت این خبر را برای امام آورد، حضرت فرمود: «بارالها! ای پدیدآورنده

آسمان ها و زمین! تو شاهی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم، هرگز چنین سخنی نگفته ایم و این یکی از همان ستم هایی است که از سوی اینان به ما می شود».

تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می رفت نیز از جمله همین تدابیر است.

هنگامی که امام مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجّت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون درصدد برآمد که هرمتکلم و اهل مجادله ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنان که می دانیم هرچه تشکیل مناظرات ادامه می یافت، قدرت علمی امام آشکارتر می شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنابر روایات یک یا دوبار توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت و یک بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند؛ اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد. و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد، در آخر چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ گونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر ۲۰۳ ه.ق؛ یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.

این گذری بر یکی از فصل های عمده زندگینامه سیاسی دویست و پنجاه

ساله اهل بیت علیهم السلام بود که امید است محققان و اندیشمندان و کاوشگران تاریخ قرن های اولیه اسلام، همّت بر تنقیح و تشریح هرچه بیشتر آن بگمارند.

دانشگاه اسلامی رضوی که امروزه به میمنت سالگرد ولادت این امام بزرگوار و در پرتو فیوضات معنوی مرقد پاک و تابناک آن حضرت گشایش می یابد، خوب است بخشی از تلاش و فعالیت خود را به روشنگری این تاریخ درس آموز و پندآمیز اختصاص دهد، و طیّ کاری جمعی و همه جانبه، تاریخ سیاسی زندگی ائمه علیهم السلام را با توجه به عنصر مبارزه که محور اصلی این تاریخ است، برای نسل های امروز و فردای جهان اسلام ترسیم کند.

این جانب تأسیس این مدرسه عظیم اسلامی را در این آستان رفیع و در این روز باشکوه به چشم امید نگریسته و به فال نیک می گیرم و از تولیت محترم آستان قدس رضوی که هوشمندانه این خلأ را دریافته و به رفع آن همّت گماشته اند، صمیمانه تشکر می کنم و آینده پربار و مشحون به علم و تقوی و فضیلت و پارسایی برای طلاب این

دانشگاه، و توفیق تلاش و جدّ و جهاد و ابتکار برای استادان، مدیران و همه دست  
اندرکاران آرزو می نمایم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته سیّد علی خامنه ای

### منابع و مأخذ

- ۱ - مجله مشکوه، تابستان ۱۳۶۳، شماره پنجم، صفحه ۹.
- ۲ - گلبرگ های رضوی، محمد مطهر، انتشارات سرزمین باران، چاپ دوم، تابستان ۱۳۸۷.